جلسه 1482

سه شنبه 18/07/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که آیا در جریان قاعده تجاوز و فراغ دخول در غیر معتبر است یا معتبر نیست؟

مرحوم نائینی فرمود در هر دو قاعده دخول در غیر معتبر است.

اما در قاعده تجاوز بخاطر اینکه روایاتش دخلت فی غیره دارد.

و اما قاعده فراغ آن هم ولو روایاتش فرض کنیم مطلق هست، مثل "فأمضه کما هو" و انصراف ندارد به فرض دخول در غیر، ولکن کافی است که این اطلاق مقید دارد، مقیدش موثقه ابن ابی یعفور و صحیحه زراره است، که در هر دو دخول در غیر مطرح شده است برای جریان قاعده فراغ در وضوء.

ولذا اگر کسی بعد از مضیّ عمل و قبل از دخول در یک عمل آخر شک بکند در صحت عمل سابق، سلام نماز را داد شک کرد در وضوء این نماز، اما هنوز وارد عمل آخری نشده است، قاعده فراغ جاری نمی شود.

مرحوم آقای خوئی فرموده اند: روایاتی که عنوان دخول در غیر در آنها آمده، دو تایش که قطعا مربوط به قاعده تجاوز هست:

یکی صحیحه زراره است که: "اذا خرجت من شیء و دخلت فی غیره فشکک لیس بشیء" که در مورد قاعده تجاوز بود.

ودیگری موثقه اسماعیل بن جابر بود که "کل شیء شک فیه مما قد جاوزه و دخل فی غیره فلیمض علیه".

علاوه بر اینکه ایشان فرموده است که عرفا دخول در غیر قید توضیحی است حتی در روایات قاعده تجاوز، و مهم تجاوز از محل شرعی است ولو بدون دخول در غیر. ولذا اگر کسی بعد از اتیان منافی مثلا بعد از اینکه استدبار قبله کرد شک بکند در جزء اخیر نماز، دخول در غیر نشده است، دخول در عمل آخری نشده است، ولکن تجاوز از محل شرعی جزء اخیر نماز شده است، چون محل شرعی جزء اخیر نماز این است که قبل از اتیان منافی انجام بشود نه بعد از آن، همین کافی است.

که ما قبلا هم عرض کردیم این فرمایش آقای خوئی که امام هم داشتند خالی از وجه نیست عرفا.

پس این دو روایت شد مربوط به قاعده تجاوز.

اما موثقه ابن ابی یعفور، ایشان فرموده به نظر ما او هم مربوط به قاعده تجاوز است، چرا؟ برای اینکه این تعبیر که "اذا شککت فی شیء من الوضوء ودخلت فی غیره فشکک لیس بشیء" یا ظاهرش این است که ضمیر دخلت فی غیره به شیء بر می گردد، یعنی اذا شککت فی شیء من الوضوء و دخلت فی غیر ذلک الشیء، و یا مجمل است.

اینکه مرحوم نائینی فرمود مرجع ضمیر در دخلت فی غیره وضوء هست، چون اگر مرجع ضمیر شیء باشد می شود قاعده تجاوز، وقاعده تجاوز در وضوء خلاف اجماع و نص معتبر است.

اینکه فرمایش درستی نیست، ما که نمی توانیم چون یک مطلبی خلاف اجماع هست حدیث را تأویل کنیم، فوقش می گوئیم این حدیث مفادش خلاف اجماع است طرح می کنیم.

پس حدیث یا ظاهر است در اینکه ضمیر در دخلت فی غیره به شیء بر می گردد، چون محور اصلی کلام که شک در او فرض شد شیءٍ من الوضوء است نه وضوء، و یا لااقل مجمل است، پس محتمل هست که مرجع ضمیر دخلت فی غیره شیء من الوضوء باشد، و می شود قاعده تجاوز، "اذا شککت فی شیء من الوضوء ودخلت فی غیر ذلک الشیء من الوضوء"، مثلا اذا شککت فی غسل وجهک و قد دخلت فی غسل یمینک، این چه ربطی دارد به قاعده فراغ، این می شود قاعده تجاوز، "فشکک لیس بشیء انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه أی لک تجز محله"، دخول در غیر را در قاعده تجاوز مطرح کرد. منتهی قاعده تجاوز در وضوء خلاف اجماع و نص معتبر است لذا این حدیث را طرح می کنیم.

علاوه ظاهر دخلت فی غیره ولو به وضوء هم برگردد این است که به عنوان این مطرح شده که سبب تجاوز از شیء است، اینکه گفت دخلت فی غیره از این باب است که برای خروج از وضوء عادتا ما نیاز داریم به دخول در غیر وضوء، ولو قاعده فراغ باشد اما متفاهم عرفی از دخلت فی غیره یعنی مضی وضوئک. این راجع به موثقه ابن ابی یعفور.

اما راجع به صحیحه زراره که در وضوء وارد شده است، این صحیحه متنش این است: "اذا کنت قاعدا علی وضوئک فلم تدر أغسلت ذراعیک ام لا، فأعد علیهما و علی جمیع ما شککت فیه انک لم تغسله او تمسحه مما سمی الله مادمت فی حال الوضوء، فاذا قمت عن الوضوء و فرغت منه و قد صرت فی حال اخری فی الصلاة او فی غیرها فشککت فی بعض ما قد سمّی الله مما اوجب الله علیک فیه وضوئه لا شیء علیک فیه".

آقای خوئی فرموده است: استاد ما آقای نائینی استدلال کرده به اینکه در این صحیحه امام علیه السلام قاعده فراغ را به صرف فراغ از وضوء جاری نکرد، بلکه اضافه کرد که فرغت منه وقد صرت فی حال اخری فی الصلاة او فی غیرها، و مرحوم استاد ما فرمود که این نشان می دهد که قاعده فراغ به صرف فراغ از شیء جاری نمی شود بلکه باید داخل در یک عمل آخری هم بشویم.

بعد آقای خوئی فرموده است که این استدلال هم درست نیست، ما دو جواب از این استدلال می دهیم:

جواب اول این است که: ظاهر مادمت فی حال الوضوء این است که معیارِ اعتناء به شک این است که شک در اثناء وضوء باشد نه بعد از فراغ از وضوء. پس ذکر قد صرت فی حال اخری ظهور دارد در اینکه بیان اوضح افراد فراغ از وضوء هست، نه اینکه دخیل است در حکم به قاعده فراغ. والا لازمه اش تعارض بین صدر و ذیل این صحیحه است، ما هنوز کنار همان حوض هستیم که وضوء می گیریم مسح پای چپ را کشیدیم شک کردیم که آیا مسح پای راست یا مسح سر را کشیدیم یا نکشیدیم، صدر صحیحه می گوید که شما مادمت فی حال الوضوء نیستید، پس اعتناء به شک نکن، اگر و قد صرت فی حال اخری در ذیل صحیحه قید بزند معنایش این است که نخیر، چون هنوز از حال وضوء به عمل آخر منتقل نشده ای به شکت اعتنا بکن. خب این می شود تعارض بین صدر و ذیل. فرموده مفهوم صدر صحیحه این است که اذا شککت فی غسل ما یجب علیک غسله او مسح ما یجب علیک مسحه فأعد مادمت فی حال الوضوء، این مفهوم دارد، یعنی اذا لم تکن فی حال الوضوء فلاتعتن بشکک ولو قبل از دخول در غیر، آنوقت اگر بخواهید ذیل صحیحه را بگوئید در فرضی که دخول در غیر نبود باید به شک اعتنا کنیم تعارض صدر و ذیل می شود.

ولذا عرفا این فاذا قمت من الوضوء و فرغت منه می شود بیان فرد اجلی از مفهوم صدر صحیحه، و الا ظهور ندارد در تقیید قاعده فراغ به دخول در غیر. این جواب اول ایشان.

جواب دومی که ایشان داده اند هم این جواب مربوط به این صحیحه زراره می شود و هم مربوط به موثقه این ابی یعفور، فرموده اند این دو روایت فوقش اعتبار دخول در غیر را مطرح می کند در خصوص قاعده فراغ در وضوء، بیش از این که نیست، شما چرا قاعده فراغ را در همه جا می خواهید مشروط کنید به دخول در غیر، این خلاف اطلاق قاعده فراغ هست.

این محصل فرمایش ایشان.

بعد ایشان یک مطلب اضافه ای هم فرموده اند او را هم عرض کنیم، فرموده اند خب شما که می گوئید دخول در غیر معتبر است در جریان قاعده فراغ، این کدام غیر است؟ مراد غیری است که مترتب است بر وضوء، مثل نماز.

اگر این است که نه موثقه دلالت بر این می کند چون موثقه نگفت و قد دخلت فی الصلاة بلکه گفت و قد دخلت فی غیر الوضوء، در صحیحه هم گفت و قد صرت فی حال اخری، نکفت فی الصلاة بلکه گفت فی صلاة او غیرها، پس دخول در غیر اگر مراد غیری است که مترتب است بر وضوء و مشروط است به وضوء، نه موثقه بر این دلالت می کند نه صحیحه.

اگر مراد دخول در مطلق غیر است ولو غیری که مترتب نیست بر وضوء و مشروط نیست به وضوء، خب ذکرش و اعتبارش لغو است، چرا؟ برای اینکه انسانی که از حال وضوء خارج می شود قهرا منتقل می شود به حال آخر، شق ثالث ندارد، مگر می شود از حال وضوء خارج شوی و داخل حال دیگر قرار نگیری؟

پس دخول در مطلق غیر که لازم لاینفک فراغ از وضوء است، و دخول در غیری که مترتب است بر وضوء، مثل نماز که مشروط است به وضوء، این نه در موثقه شرط شده و نه در صحیحه.

**اقول:** به نظر ما این فرمایشات آقای خوئی قابل مناقشه است:

**مناقشه اول:** این است که ایشان فرمود موثقه این ابی یعفور ظاهر در این است که ضمیر دخلت فی غیره به شیء بر می گردد نه وضوء، ولذا مفادش قاعده تجاوز است.

انصافا هیچ ظهوری ندارد اذا شککت فی شیء من الوضوء و قد دخلت فی غیره که ضمیر به شیء برگردد، چرا به وضوء برنگردد؟ اتفاقا محور اصلی به این معنا که هدف اصلی از این کلام بین حکم وضوء است. فوقش شما می گوئید مجمل است، مجمل که شد گفته می شود که صحیحه زراره رفع اجمال می کند، صحیحه زراره مشخص می کند که قاعده تجاوز در وضوء جاری نیست فقط قاعده فراغ جاری است مشروط به دخول در غیر وضوء، گفته می شود که با مبیّن بودن صحیحه زراره اجمال موثقه ابن ابی یعفور برطرف خواهد شد، مجمل که با مبیّن متعارض نیست.

این اشکالی است که به آقای خوئی مطرح می شود.

اقول: به نظر ما اینکه بگوئیم موثقه این ابی یعفور مجمل است حرف درستی است، ما هم احساس می کنیم این موثقه مجمل است، نه ادعای آقای خوئی قابل قبول است که گفت ظهور غیره این است که به شیء بر می گردد، و نه ادعای محقق نائینی که غیره به وضوء برمی گردد که برخی از معاصرین در کتاب قاعده فراغ و تجاوز اصرار دارند که فرمایش محقق نائینی را تأیید کنند، می گویند ظاهر غیره این است که به وضوء بر می گردد. ایشان وجوهی ذکر کرده اند که به نظر ما ناتمام است، مثلا:

گفته اند: الاقرب یمنع الابعد و وضوء اقرب است به این ضمیر و عرف ضمیر به اقرب بر می گردد.

این درست نیست، چون الاقرب یمنع الابعد تا به حد ظهور عرفی نرسد که ارزشی ندارد.

سؤال وجواب: ما در جواب آن کسی که می گفت محور اصلی کلام شیء من الوضوء است پس ظهور دارد که ضمیر به شیء من الوضوء برمی گردد، گفتیم که نه، غرض اصلی بیان این حدیث هم تصحیح وضوء است اشکال ندارد غیره به وضوء برگردد، اما اینها در حد توجیه است نه در حد ظهور، واقعا ظهور در هیچکدام از این دو طرف ندارد.

یا مثلا در کتاب قاعده فراغ و تجاوز در تأیید مرحوم نائینی که این ضمیر ظاهر است در رجوع به وضوء و این حدیث مربوط می شود به قاعده فراغ، گفته اند: اذا شککت فی شیء من الوضوء شامل شرط وضوء هم می شود، که نمی دانیم با آب وضوء گرفتیم یا با ماء مضاف، نمی دانیم از بالا به پائین شستیم یا از پائین به بالا، و وقتی که شک در شرط وضوء مطرح شد دیگر معنا ندارد دخلت فی غیره به آن شرط بخورد. اذا شککت فی شرط الوضوء و قد دخلت فی غیره یعنی فی غیر ذلک الشرط، شرط که یک وجود مستقل ندارد که ما بخواهیم داخل در غیر او بشویم. بله از شرعی او خارج می شویم اما داخل در غیر شرط شدن عرفی نیست.

 این هم جوابش این است که اول باید کل فقرات این حدیث را ببینیم بعد ظهور سازی کنیم، وقتی که وقد دخلت فی غیره داریم وشاید این غیره به شیء بخورد، خود این ما یصلح للقرینیة است که آن شککت فی غیر من الوضوء شامل شرط نشوأ، ما که نذر نکرده ایم که آن شیء شامل شرط بشود، اگر مایصلح للقرینیة باشد و قد دخلت فی غیره این ضمیر ممکن است برگردد به شیء من الوضوء، همین کافی است که اطلاق پیدا نکند آن شی نسبت به شرط. این حدیث راجع به شک در جزئی از وضوء که متعارف هست بحث کرده، این حدیث بیشتر از این نگوید کما اینکه صحیحه زراره هم همین را گفت که اذا شککت فی غسل او مسح ما سمّی الله، شک در جزء را گفت، اذا شککت فی شیء من الوضوء أی فی جزء من الوضوء و قد دخلتفی غیر ذلک الجزء. اینکه نمی شود ما بگوئیم فی حد نفسه شک فی الشیء شامل شرط می شود ولذا باید جوری غیره را معنا کنیم که با شک در شرط جور بیاید، خب لم لا یعکس، خب دخلت فی غیره شاید ضمیرش به شیء بخورد و اگر به شیء بخورد ما یصلح للقرینیة است که شامل شرط نشود.

و یا ایشان مطرح کرده اند که اگر بنا بود قاعده تجاوز را بگویند یک بیان کلی و مبهم گفتن مناسب نبود، مناسب بود تصریح به موارد بکنند، اذا شککت فی غسل وجهک بعد ما دخلت فی غسل یمینک.

آقا اینها چه ضرورتی دارد، آیا نمی شود یک قاعده کلیه بگویند که اذا شککا فی شیء من وضوئک و قد دخلت فی غیر ذلک الشیء؟ قاعده کلیه بگویند که خود مردم مصادیقش را می فهمند این خلاف فهم عرفی است؟ حتما برای بیان قاعده تجاوز باید مصادیق را شیرفهم کنند به مردم؟ لزومی دارد؟ قاعده کلیه می گویند همه می فهمند دیگر. اینها به نظر ما قرینه نمی شود، نه ظهور دارد غیره در رجوع به وضوء خلافا للمحقق النائینی و صاحب کتاب قاعدة الفراغ و التجاوز، و نه ظهور دارد در رجوع به شیء که آقای خوئی فرمود، پس در اجمال باقی می ماند.

این مطلب هم که گفته شد حال که مجمل شد صحیحه زراره رفع اجمال می کند، صحیحه زراره می گوید قاعده تجاوز در وضوء جاری نیست، قاعده فراغ در وضوء جاری است.

گفته می شود که خب از این موثقه ابن ابی یعفور هم رفع اجمال می شود معلوم می شود مراد قاعده فراغ است.

ما این را طبق مبنای مشهور مطرح کردیم، ولکن خودمان قبول نداریم این مطلب را، بارها این را تکرار کرده ایم که ما نمی توانیم با یک حدیث مبیّن اجمال یک حدیث مجمل را برطرف کنیم مگر اینکه بر آن حاکم باشد این حدیث مبیّن.

مثال: امام علیه السلام فرمود: صلوا خلف هشام، نمی دانم مقصود هشام بن عبدالملک خلیفه جاور هست که امام تقیة این را فرموده اند، یا اصلا این حدیث از امام صادر نشده است، خلل در سند یا خلل در اصالة الجد باشد، یا مقصود هشام بن حکم هست این مرد بزرگ. یک حدیث دیگر هم داریم که لاتصلوا خلف هشام بن عبدالملک، این را خصوصی امام علیه السلام به خواص اصحابشان فرمودند. عرف چی می گوید؟ اگر بدانیم آن حدیث اول از امام صادر شده به داعی جدّ، خب معلوم است و مقصود مشخص می شود، اما احتمال می دهیم اصلا این حدیث اول از امام صادر نشده یا صادر شده به داعی تقیه، کدام عرف می آید می گوید نه، مقصود هشام بن حکم است، امام فرموده بروید پشت سر هشام بن حکم نماز بخوانید، صلوا خلف هشام، می روند پشت سر هشام بن حکم نماز می خوانند و او گیر می افتد. خب این عرفی است؟ خب امام که نفرمود صلوا خلف هشام بن حکم، امام فرمود لاتصلوا خلف هشام بن عبدالملک، شما می خواهید بخاطر این مطلب بگوید صلوا خلف هشام مراد هشام بن حکم هست، چرا؟ نه، شاید مراد هشام بن عبدالملک است و این حدیث یا از امام صادر نشده است و یا تقیة صادر شده است. ما نذر نکرده ایم که خبر مجمل را اخذ کنیم و حمل بر محمل صحیح بکنیم، حدیث مجمل است عقلاء می گویند ما حدیث مجمل را عمل نمی کنیم، چون مردد است حدیث مجمل بین یک مدلول استعمالی باطل، و یک مدلول استعمالی غیر باطل، ما دلیل نداریم که حمل کنیم این خطاب مجمل را بر آن مدلول استعمالی غیر باطل. به چه دلیل خبر مجمل حجت است؟ ما اشکالمان این است که حجیت خبر در خبری است که ظاهر است، و اصالة الجد در جائی جاری می شود که خبر ظاهر است در یک مراد استعمالی که محتمل الجد است نه اینکه مردد است بین یک مراد استعمالی مقطوع التقیة و یک مراد استعمالی دیگر، دلیل نداریم که در سیره عقلائیه اینجا اصالة الجد جاری می کنند.

در غیر امام هم هیمن است، یک آقایی آمد گفت این آب نجس است، بنده خدا ارتعاش دارد دستش، دارد به ما نشان می دهد آب را که نجس است ولی دستش از شرق به غرب حرکت می کند، ما هم نفهمیدیم که آن اناء شرقی را دارد اشاره می کند می گوید این آب نجس است، و ما یا یقین داریم که اناء شرقی نجس نیست یا خبر معتبر داریم که اناء شرقی نجس نیست. کدام سیره عقلاء می گوید که پس بگوئید مقصودش آن اناء غربی بوده است و اناء غربی نجس است؟ نه، شاید این آقا اناء شرقی را دارد اشاره می کند نجس است، فوقش اناء شرقی قطعا نجس نیست خب خبرش می شود خبر کذب یا مبتلا به معارض، مثل این می شود دیگر.

فرق است بین اینکه یک آقایی بگوید احدهما نجس، این خبر مجمل نیست بلکه دارد خبر از جامع می دهد، بعد ما علم داریم که اناء شرقی نجس نیست یا خبر معتبر می گوید اناء شرقی نجس نیست، می گوئیم فالنجس هو الاناء الغربی، چون مجمل نیست. اما گاهی خود خبر مجمل است می گوید هذا الاناء نجس ولی مشارالیه را نمی دانیم اناء شرقی است یا اناء غربی، یعنی مراد استعمالی مجمل است، و اگر این اقا خبر بدهد که اناء شرقی نجس است ما یقین داریم که این خبر کاذب است یا مبتلا به معارض است، ما دلیل نداریم که حمل کنیم این خبر را بر اینکه خبر از نجس بودن اناء غربی می دهد.

سؤال: وقتی روایت مجمل شد علم اجمالی داریم که یا قاعده تجاوز تقیید خورده یا قاعده فراغ؟ جواب: قاعده تجاوز که یقینا مقید به دخول در غیر است، بحث در قاعده فراغ است موثقه ابن ابی یعفور مجمل شد و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال.

پس فقط صحیحه زراره هست، خلاصه عرض ما این است که موثقه ابن ابی یعفور مجمل است و با صحیحه زراره از آن رفع اجمال نمی شود، شاید قاعده تجاوز باشد و شاید قاعده فراغ، چه جور استدلال می کنید به این موثقه بر اعتبار دخول در غیر در قاعده فراغ.

وانگهی جناب محقق نائینی! چرا ذیل را قرینه نمی گیرید که دارد "انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه" بر اینکه معیار در قاعده فراغ مضیّ شیء است، چون نفرمود که انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه الی غیره، بلکه فرمود لم تجزه یعنی لم تمض عنه، معیار مضیّ عن العمل است، خب چرا این را قرینه نمی گیرید بر اینکه دخلت فی غیره به عنوان اینکه غالبا دخول در غیر سبب فراغ است و ملازم با فراغ است اخذ شده است؟ چرا دخلت فی غیره را قرینه قرار می دهید بر اینکه مراد از لم تجزه یعنی لم تجزه الی غیره هست؟

پس موثقه قابل استدلال نیست.

امام صحیحه زراره، انصافا صحیحه زراره در مورد وضوء دلیل است بر اینکه قاعده فراغ مشروط است به دخول در عمل آخر، و این اشکال آقای خوئی به صحیحه زراره وارد نیست.

بله اینکه آقای خوئی فرمود در خصوص وضوء قاعده فراغ مشروط می شود به دخول در غیر، این حرف خوب و فرمایش متینی است، این اشکال به نائینی وارد است، اما اینکه در وضوء هم آقای خوئی می خواهد بگوید دخول در غیر معتبر نیست در جریان قاعده فراغ، نه، این درست نیست.

اینکه شما فرمودید دخلت فی حال اخری قید توضیحی است برای تحقق فراغ.

آقا! ذیل روایت هم فراغ را گفته و هم دخول در حال اخری را، "فاذا قمت من الوضوء و فرغت منه و دخلت فی حال اخری" خب این ظاهرش در تقیید است، خب صدر صحیحه دارد مادمت فی حال الوضوء، این مطلق است، اگر ما بودیم و این صدر صحیحه می گفتیم مفهومش هم مطلق است، یعنی فاذا لم تکن فی حال الوضوء فلاتعتن بشکک. خب ذیلش اخص مطلق است، ذیلش هم فراغ از وضوء را می گوید و هم قید زائد می زند که و قد صرت فی حال اخری.

اینکه آقای خوئی فرمود که مراد از حال اخری و دخول در غیر چیست؟ دخول در غیر مترتب که فرض نشد، و دخول در مطلق غیر هم که بعد از فراغ از وضوء قهرا حاصل می شود.

آقا دخول در حال آخر عرفی است، من وقتی مسح پای چپ را کشیدم ولی هنوز در آنجا ایستاده ام یا حرکت مختصری کرده ام عرفا در حال آخری وارد نشده ام، عقلی حساب نکنید، انسان گاهی در هیچ حالی نیست، از حال وضوء خارج شده ولی وارد عمل جدید نشده است، شما حال عقلی حساب می کنید می گوئید انسان خالی نیست از اکوان اربعه حرکت و سکون و اجتماع و افتراق، خب اینکه عقلی است، عرفا حال آخر ممکن است حاصل نشده باشد.

سؤال وجواب: خلاف ظاهر است، چون دشات فاذا قمت من الوضوء و فرغت منه، چه لزومی دارد امام بعدش بفرماید و قد صرت فی حال اخری من الصلاة او غیرها، خب این ظاهرش این است که این قید زائد است و ما قاعده فراغ را در وضوء مشروط می دانیم به دخول در حال اخری.

یک چیزی عرض کنم: این صحیحه زراره یک مشکل بزرگی دارد که نوعا به آن توجه نشده است، البته محقق همدانی توجه کرده است، می گوید: فاذا قمت من الوضوء وقد فرغت منه و صرت فی حال اخری من الصلاة او غیرها، فان شککت فی بعض ما تغسله مما سمی الله علیک فیه وضوئه، اعتنا به شک نکن، و ان شککت فی مسح رأسک و کان به بلّة فامسح رأسک و امسح قدمیک. کسی که شک می کند در حال نماز در اجزاء وضوء، اگر شک می کند در غسل وجه و یدین اعتنا نکند، ولی اگر شک می کند در مسح رأس و رجلین روایت می گوید که اعتنا بکن مادامی که بلّه در اعضای وضوئت هست. ولذا اگر ما باشیم و این صحیحه زراره، قاعده فراغ در مسح اعضاء وضوء جریانش مشکل می شود مادامی که بلّه هست در اعضاء وضوء.

منتهی محقق همدانی مطلب خوبی گفته، فرموده این خلاف تسالم و اجماع است، باید حمل بر استحباب بکنیم.

یک مطلب دیگری دارد محقق همدانی که او قابل قبول نیست، می گوید ظاهر این ذیل که فان شککت فی مسح رأسک این است که به صدر صحیحه می خورد، صدر صحیحه این بود که مادمت فی حال الوضوء اعتناء به شک بکن، آنجا مجمل گفت اسمی از مسح رأس نگفت، کلی گفت، اینجور بود: اذا شککت فی غسل ذراعیک فأعد علیهما و علی جمیع ما شککت انک لم تغسله او لم تمسحه مادمت فی حال الوضوء، اما با فاصله در ذیل دارد فان شککت فی مسح رأسک یعنی همان مادمت فی حال الوضوء.

اقول: آقا! این چه فرمایش است جناب محقق همدانی؟ بعد از اینکه می گوید فان شککت فی مسح رأسک ان کان بلک بلّة فامسح رأسک، بعد دارد و ان لم یکن بلّة فلاتنقض الوضوء بالشک و امض فی صلاتک، شک در مسح رأس را می گوید دو قسم است، اگر بّه وضوء هنوز در کف دستت هست اعتنا بکن به شک، اگر بلّه وضوء در کف دستت نیست لاتنقض الیقین بالشک و امض فی صاتک، بحث دخول در نماز است. شما می گوئید این می خورد به صدر که مادمت فی حال الوضوء؟ این غیر عرفی است. ولی آن مطلبی که فرمودند که این تفصیل بین مسح ورأس خلاف اجماع و تسالم هست حرف درستی است و ما باید حمل بر استحباب کنیم.

این راجع به این بحث که قاعده فراغ مشروط به دخول در غیر نیست الا فی الوضوء للنص الخاص.

یقع الکلام فی الجهة الخامسة غدا انشاء الله.